

وقتی مه توی سکوت می آید

قسمت اول

ایلیا موسایی) جاده برفی بود ولی ما مثل سورتمه سر می خوردیم. و از او پهنه های سفید می گذشیم. فقط صدای فر فر زنجیر چرخ ها. توفی انتاک می پیچید و کینواختی خواب آوری داشت. از بیست دقیقه پیش انگار همه حرف هایمان همراه خسته کشیده بود. تمام آن کیسه بزرگ تخته تبدیل شده بود به چیزی شبیه انبوهی ازبالا های کوه شده. نوعی شتره و ریخته بود کف ماشین. اول که سوار شدیم سرد بود ولی بعد، به مرور و کم کم بخاری ماشین و فرم نفس هایمان قطره های کوچک عرق را نشان داد روی شیشه ها. اگر خاله این اندازه چاق نبود این عقد خیلی جای دنج و راحت می کرد. کاهه ما بخوابد و هی چشم را بویته و با وسنگ ها و شیب کوه ها را ببیند. اما این طور با فاصله و فاصله فقط باید نفس عمیق کشید که آن اکسیژن عقب مانده به خاطر تنگی جا جبران شود. تا بلیو بزرگ قبلی گفته بود بیست کیلومتر تا مشهد و حالا رسیده بودیم به برف یکدست سفیدی که دست نخورده در حاشیه مسیر جاشوش کاهه بود. اول یک مرغ دیدیم. یک مرغ سفید روی پهنه برف که فقط کاهه و صورتی و نوکش دیده می شد. چشم راغی طور مواپهای زرد خودشان از زمین سفید کوه می خوردند. بعد یکی دیگر دیدیم بعد چندتا کنار هم و از پیچ که گذشیم آن غول فلزی رادیویی که مثل گاؤقریانی به پهلوا افتاده بود و جعبه های بزرگ پلاستیکی مرغ ها از پشتش ریخته بود. روی برف و مرغ های کودن خودشان را از راه درزی که می توانستند انتخاب کرده بیرون که این طوری برف های بزرگ را به چرخند. حتما اشد بویته و با شغال ها حساسی کیف می کنند. زدنیک تر که کشیدم بدنه جویده پیکان رادیویی که زیر دست و پای کامیون له شده بود. یک نفر هنوز توی بدنه میچاله گیر افتاده بود و مدام ناله می کرد. بوق ماشین عقبی نگذاشت بیشتر از این تماشا کنیم گر نه این طور مواقع دست خود آدم به نیست. بکوه به خودش می آید و می بیند دوساعت است زل زده به بنساده و آدم هایش. یک پیچه روی بام ها نشسته بود و چندن صورت کنارش چنین زده بودند. مردم برف هر جیبش می کردند. صورت یکی شان خونی بود و دوتای دیگر مواپیل را به گوشه نشان چسباند و بودند و مثل پاندول می می رفتند و می می آمدند. عمو از پشت فرمان به همه تشر زد شیشه ها رو بدین بالا یخ کردیم، شیشه ها که با قیج قیج با آمد فلا همیدیم که همراه سرا بوی گند مرغ ها می بیند. می ماشین مانده است. خاله گفت: خدا خودش رگم کنه، و تکانی خورد که حاشا کرد مردم ندیده های از دست به مرغ زد یک تر شدند. بعد گفت: توی این برف چه مکافاتی دارن طفلکا، باز پشت فرمان گفت «پارسل همین موقع دوتا شاخ به شاخ شده بودند و باهم به وضعی شده بود...» زن عمو یک سقلمه زد بهش «حواست به رانندگی ت باشه، عمو گفت «به جوری خورده بودن به هم که به چه از شیشه های پشت از ماشینا پرت شده بود بیرون...» باز سقلمه زد دنبایش می کشی، خاله گفت «وا...» مگه شیشه ها پایین بوده تو اون سرما؟ عمو گفت «من گفتم سرد بوده»، «گفتی همین موقع...» یعنی زمستون بوده دیگه، عمو مکت کرد. زن عمو باز سقلمه زد و پشت فرمان این قده حرف زنن، عمو گفت «باشه بابا...» پهلومو سوراخ کردی، «زن عمو خورده رانندگی می کنم چته تو...» عمو غر زد «حواصم جلو دیگه دارم رانندگی می کنم چته تو...» زن عمو به طاهر حلقه گفت «جشات همش تو توبنه است و داری حرف می زنی،» عمو گفت «خوبه حالا به تصادف دیدی، قشنگ تاروسیم اسفالتمون کن، خاله بلند کرد گفت «یا اللجلال و الاکرام...» یا اللجلال و الاکرام، عمو گفت «باینه دوه دهر دوتا دست روی خالو من چشمه میخ روبه روی،» راضی شدی؟ «نازی از دست سمه» فرام که اصلا دیدن رده شد رو داد. زن بابایی ده و ده چیه...» عمو دوه چرا می گی؟ عمو باز چشم انداخت توی آینه گفت «یعنی مثل عقربه های ساعت وقتی ده دوه دقیقه است...» یعنی دستات همون طوری روی فرمون باشه، من مثل گربه یی صدا رسیده بود. ماشین هایی که از کنارمان رد می شدند مثل سایه گرگدن توی غبار بودند. عمو گفت «به جوک بگم بمیرین از خنده، و من دیدم اول سوادیک یمر دار و بعد خوردم به چیزی که صدای آهمن می داد و دلمان ریش می شد...

زن ۵۲ ساله نجات بخش ۶ هم وطن

قرآنی اهدای اعضای بانوی مرگ مغزی در دانشگاه علوم پزشکی مشهد، موجب نجات و ادامه زندگی شش بیمار نیازمند به عضو شد. مسئول واحد فرامهر آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد در تشریح جزئیات این جراحی خدایسندانه گفت: روز گذشته هزار و دویست و هفتاد و شصت و ششم عمل اهدای عضو در بیمارستان منتصر به مشهد با موفقیت انجام شد. دکتر ابراهیم خالقی افزود: در این عمل خدایسندانه لیلی و قاری شورش، زن پنجاه و دو ساله مرگ مغزی که از بیمارستان شهید هاشمی نژاد به واحد فرامهر آوری اعضای پیوندی در مرکز پیوند اعضای دانشگاه مشهد معرفی شده بود با اعلام رضایت خانواده اش تحت عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت. کلیه های زنده یاد لیلی و قاری شورش در بیمارستان منتصر به زن پنجاه و دو ساله و زنی چهل و هفت ساله ساکن مشهد که سال ها از ناراسی کلیه رنج می بردند و با دیالیز تحت درمان بودند به صورت رایگان اهدا و پیوند شد. کبد مرحوم نیز در بیمارستان منتصر به مردی شصت و چهار ساله ساکن مشهد که سال ها از بیماری کبدی رنج می برد پیوند شد. قریه ها برای پیوند به بانک چشم، قسمتی از پوست مرحوم برای پیوند به بیماران بخش شش و شش بیمارستان امام رضا (ع) مشهد ارسال شد و علاوه بر بنیاد دانا، جان یک نفر دیگر را نجات داد.

۵ کشته و زخمی در ۱۲ حادثه جاده‌ای استان



مهر- رئیس پلیس راه خراسان رضوی از وقوع دوازده سانحه جاده‌ای استان در ۲۴ ساعت گذشته خبر داد. سرهنگ حسین میش‌مست در تشریح جزئیات این حوادث گفت: در یک روز گذشته در محورهای استان شاهد دوازده فقره تصادف بوده‌ایم که یکی از این حوادث ارانندگی، با فوت یک نفر و سه فقره تصادف دیگر با مصدومیت پنج نفر همراه بود. همچنین هشت فقره تصادف دیگر منجر به خسارت مالی شده.

زنگ آخر سپہر و سہیل

فرمانده انتظامی مشهد: همه سرنشینان متواری خودرو، صبح دیروز دستگیر شدند



عکس: میلاد سمگانی | شهرآرا

پلیس کلاترتی قاسم آباد، در محل حاضر شدند. بررسی های اولیه نشان داد که پسر پانزده ساله ای خودرو پدرش را در بولوار قلاچی برداشته و با چهار دوستش که راننده پسری بیست و یک ساله بوده است، راهی خیابان شده اند. رانندگی شان ادامه داشته است تا به میدان امامیه رسیده اند و حادثه رخ داده است.»

سرهنګ احمد نګهبان بيان می ګنډ: «بلافاصله پس از حادثه شنبه شب هویت مالک خودرو و شناسایی شد و اقدامات لازم انجام گرفت، اما تماس با مالک نشان داد که راننده متواری دوست پسرش بوده است و در ادامه والدین او نیز شناسایی شدند.»

وی با بیان اینکه راننده شب به خانه‌شان نرفته است، تصریح می‌کند: «با راهنمایی‌هایی که والدین متهم داشته‌اند، در تماس تلفنی او را قانع کردند که خودش را معرفی کند و صبح دیروز این فرد همراه سه سرنشین دیگر خودرو دستگیر شدند.»

سرهنګ نګهبان با اعلام اینکه علت حادثه بی تجربگی راننده بوده که گواهی نامه نداشته است، از ادامه تحقیقات با دستور مقام قضایی خبر می دهد.

● در انتظار تأیید مرگ مغزی
مسئول واحد فراهم‌آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد نیز درباره آخرین وضعیت پسر مصدوم در این حادثه می‌گوید: «با نظر پزشک معالج در بیمارستان ناظران مشهد، مرگ مغزی این نوجوان دوازده‌ساله هنوز تأیید نهایی نشده است.»

دکتر ابراهیم خالقی درباره شرایط اهدای عضو نیز بیان می‌کند: «پیش از هر اقدامی لازم است تا خانواده یا اهدای عضو موافقت کنند که تا این لحظه (عصر یکشنبه) هنوز خانواده کرابی موافقتشان را اعلام نکرده‌اند. یکی از دلایل آن درگیری خانواده بوده است که در حال انجام مراسم پسر کوچکشان هستند».

وی ادامه داد: «در صورت رضایت خانواده نیز کمتهای ویژه تشکیل می شود و تا ۲۴ ساعت بعد اقدامات لازم بررسی می شود که آیا بیمار مرگ مغزی می تواند عضو اهدا کند یا خیر. پس از تأیید، اقدامات لازم انجام می شود و پیکر بیمار به بیمارستان منتصریه انتقال می یابد.»

مدرسه اصلاً سرعت گیر نداریم. یکی دیگر از نیازهای فوری، پل هوایی است تا دانش‌آموزان برای عبور از خیابان از روی پل بگذرند و به سطح بولوار خطرناک نروند. همچنین می‌شود اطراف پیاده‌روها را زنده‌کشی کرد تا دانش‌آموزان حتماً از جایگاه ویژه عبور عابر پیاده رد شوند.»

دیگر خواسته مدیر دبستان ۱۳ آبان
حضور پلیس هنگام ورود و خروج
دانش آموزان است و در این باره
می گوید: از ساعت ۱۱:۴۵ تا ۱۲:۱۵
که ساعت تغییر شیفت مدرسه است،
ترافیک سنگینی اطراف آموزشگاه
ایجاد می شود. به طوری که گاهی
والدین امکان نزدیک شدن به مدرسه
را ندارند. این درحالی است که اگر پلیس
در همین ساعت اینجا باشد، جلو حوادث
و ترافیک گرفته می شود. اگر کوچه
مدرسه نیز یک طرفه شود، احتمالاً از
حجم ورودی های کوچه کاسته می شود.
چهار حادثه چه گذشت؟

پس از تعطیلی مدرسه، پهلپور فوراً به خانه‌شان می‌رود و دست سهیل را می‌گیرد تا به مدرسه برسد. آن‌ها با احتیاط از روی خاک عاری‌پایه عبور می‌کنند و وسط بولوار می‌رسند. اما ناگهان یک خودرو سمند سفید که هیچ سرعتی نداشت از میان‌بام به سمت حسامی پیش‌رویش می‌ریخت؛ با سرعتی که برای او وحشت‌ناک بود. حسامی در آن‌دنگی می‌کشد و براس‌اش اظهارات فراموشی‌آور می‌زند و همین موجب می‌شود که او دست راننده ناشی سمند خارج شود و از دست او سمند دو دانش آموز در وسط خیابان برود و پس از برخورد،

یکی‌شان توی جوی آب افتاده و دیگری به‌وسط درختان پرت شده است. خودرو پس از برخورد با درخت نیز دوباره به خیابان برگشته و بعد از برخورد با یک خودرو پارک شده در حاشیه خیابان. خاموش و متوقف شده است. در این لحظه درهای خودرو باز شده و هر پنج سرنشین خودرو پیاده‌از محل متواری شده‌اند. فقط یکی از سرنشینان که به

گفته شاهدان برای برداشتن مدارک خودرو به محل برگشته، اسیر حلقه خشمگین شاهدان شده و کت پسته تحویل کلانتری قاسم آباد شده است. فرمانده انتظامی مشهد درباره دیگر جزئیات این پرونده نیز می گوید: «با اعلام حادثه، بلافاصله نیروهای انتظامی و شخص سرهنگ احمد زمانی، رئیس

ساعت ۱۲ به مدرسه می رسم
خانواده های زیادی مقابل مدرسه
ایستاده اند و هر کدام یکی از پازل
حادثه ظهر شبده را برای دیگران
تعریف می کنند. تگرایی و ترس در
چهره همه شان دیده می شود. خانم
میان سال که خودش را مادر بزرگ
محمد مهدی دهشی، دانش آموز کلاس
سوم دبستان ۱۳بان، معرفی می کند
یکی از شاهدان حادثه ظهر است. در

این باره می گوید: فاصله خانه ما تا مدرسه سه یا پای امپاده پنج دقیقه است ولی آنجا که بلوار امامیه مدرسه پیش دارد و رانندگی با سرعت زیادی رانندگی می کنند، خودم هر روز نوام را به مدرسه می آورم. چون مقابل مدرسه بل عابر پیاده ندارد و بچه ها باید از عرض بلوار شلوغ عبور کنند که خیلی خطرناک است. من خودم صحنه تصادف را دیدم، اما چون نارا حتی اعصاب دارم، جلوتر رفتم.» بعد با هدایت معلم ها به اتاق مدرسه می رسد. سوسان، ملیحه محمدیگی که سه سال سابقه دارد مدیریت این مدرسه است، دل پری از حوادث پیرامون

مدرسه‌اش دارد و همان اول صحبت می‌گوید: «همین یک‌ماه پیش هم یک تاشی آموز جلو مدرسه پایش زیر ماشین رفت. اما خوشبختانه قدره زده بود» و مشکل خاصی نداشت. همیشه این نگرانی وجود دارد که نکند برای بچه‌ها بیرون مدرسه اتفاقی بیفتد. تاکنون حادثه‌ای با این تلخی نداشته‌ایم که موجب جان باختن دانش‌آموزان شود. ● **پل عابر پیاده** سرعت‌گیر در اطراف مدرسه نیست

حاجه مدير مي گويد: «ويژگي تحصيلي سهيل و سهيل خوي بود و دماغه مي دهد: به اول سال تا كنون چند تصادف داشته ايم و مشكل آنجاست كه وقتي رنگ آخر ا مي زويم، دانش آموزان دستاني بدون نام پله به خيابان مي روند. و ممكن است جلودر مدرسه تصادف كنند. ما يك در ديگر نيز رو به پارك داريم. كه پلمب شده است. اگر اين در را باز كنيم، جلود حوادث زيادي گرفته مي شود. چون دانش آموز مستقيم به ريف خيابان مي رود و فضايي هست تا سرويس يا خودرو پيش ر ا پيدا كن.»

محمدیگی درباره کمبودهای دیگر در اطراف مدرسه نیز بیان می‌کند: «تاکنون چندبار نامه زده‌ایم و درخواست نصب سرعت گیر در اطراف مدرسه را داده‌ام. اما اتفاقی نیفتاده است. در اطراف

و سرش خونی شد. رفته به معلمش گفتم: مامان، آن قدر ترسیدم که صحنه‌اش از جلو چشمم کنار نمی‌رود. بعد رو به داداشش کرد و گفت: «وقتی به مدرسه می‌روی، مراقب باشی. با دوستانه دعوانکنی. اگر بالایی سرت بیاید، من می‌میرم.» بعد هم یکدیگر را بغل کردند. آن‌ها هیچ وقت از بغل هم جدا نمی‌شدند و انگار نه انگار که چهارسال با هم فاصله

سنی داشتند»
گریه امانش نمی‌دهد. خانم همسایه
کهی آرامش می‌کند. او درباره وضعیت
سهراب که با مرگ دست و پنجه نرم
می‌کند، ادامه می‌دهد: «پسرم آقا بود.
پانزده سال بیشتر از سنی می‌فهمید.
حالش خوب نیست و فقط قلبش می‌تپد.
کدوها گفته‌اند باید به خدا بسپاریدش
سطح هوشری‌اش کمی است و باید
به هفت برسد. از همان ظهری که از
خانه رفتند، دیگر بچه‌هایم را ندیده‌ام.
پدرشان هم یک پایش بیمارستان ناظران
است و پای دیگرش بیمارستان مهرگان.
پاره‌های تنم در این بیمارستان‌ها
هستند.»

این مادر داغ دار سه فرزند داشته که حالا فقط سارا، دختر چهارمها، مقابلش می‌نشیند و از بیاض خانم‌ها فامیل به به بغل دیگری می‌برد و از گریه‌هایش مشخص است که او هم آرام نیست. زن دربرابر تولد دخترش می‌گوید: «سپهر اسمش را سارا گذاشت. منکه یازسال در جشن تولدش، پیش از اینکه شمع را فوت کند، گفتم سپهر، یک آرزوی کن، او هم از خدا خواست یک خواهر داشته باشد و اسمش را بگذارد سارا. مهر امسال به خواسته‌اش

رسید و خواهرش را دید،
 او درباره اینکه چه زمانی از حادثه آگاه
 شده است، بیان می کند: «معلمش
 زنگ زد و گفت از سهر خبر داری؟
 گفتم داداشش را برده مدرسه و هنوز
 برگشته است. گوشی را قطع کرد. نگران
 شده بودم چندان زنگ زدم، اما جواب
 نمی داد، تا اینکه خانمی جواب داد و
 گفت سهر تصادف کرده، ولی چیزی
 نشده و حالش خوب است.»

● مدیر مدرسه: به‌تازگی یک دانش‌آموز تصادف کرده بود

چهار پا ۳۶۶۲

نیم میلیون خواننده دیده بیدار	گردآوری ادبی قابلیگی	آب+صابون قوت لایموت	تندرسی سالن بزرگ	سکانسی از گزارش دستار	تعجب خانمانه بردمشهور	راه کوتاه میوه آتشین	سارقان پشتکار دکترین	برداشت میوه یکباره
قلم وایانه بندامزیه	خانمه شیمی کربن	دیکتاتور ترکیه یکدندگی	باری طلبی واکنش عصبی	اهل مازندران فرمان کشتی	سالن قطار زایاس	شوهر خواهر تهرانی	عزیز همگان چک پول	عاشاژ
صوت نفرت یقین	بی زبانی داری	پریدن نوی آب ماه کامل	لاجباز	لوله تنفسی نام دخترانه	یار پنجره فرمان توقف	ناپیدا رمق	صدای دق الباب	اهل سنت چهار پا نقد کننده

شماره ۳۶۶۲
 تلفن: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
 پست: ۳۰۰۰۷۲۸۹

**نظرها و انتقادهای خود را
در باره مطالب روزنامه
با ما در میان بگذارید.**